

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۲۲۱-۲۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴

نوع مقاله: پژوهشی

عصبیت به مثابه گفتمان: بازاندیشی در نظریهٔ «ابن خلدون» از منظر تحلیل گفتمان «فوکو»

متین انجم روز*

چکیده

نظریه عصبیت ابن خلدون و تحلیل گفتمان فوکو، دو دیدگاه متفاوت به پویایی‌های اجتماعی ارائه می‌دهد. مسئله این پژوهش، امکان بازخوانی عصبیت به مثابه گفتمان تاریخی برای تنظیم هویت و قدرت در جوامع پیشامدرن است. هدف، تطبیق این دو نظریه در سه محور قدرت، تحول اجتماعی و سازه‌سازی با روش تحلیل نظری و تطبیقی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که عصبیت مانند گفتمان فوکویی، از طریق روایت‌ها و آیین‌ها، انسجام و سلطه را بازتولید می‌کند، اما بر عوامل مادی متمرکز است؛ برخلاف تأکید فوکو که بر سازه‌های زبانی مبتنی است. این تطبیق، عصبیت را به یک سازه گفتمانی ارتقا داده، ابزاری برای تحلیل قدرت در تاریخ و امروز ارائه می‌دهد. نتایج، درک نظریه ابن خلدون را غنی‌تر کرده، چارچوبی برای تحلیل میان‌رشته‌ای ارائه می‌دهد. پیشنهاد می‌شود این تطبیق در بسترهای تجربی، مانند جنبش‌های قومی نیز آزمایش شود.

واژه‌های کلیدی: عصبیت، ابن خلدون، تحلیل گفتمان، میشل فوکو و قدرت.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

مقدمه

ابن خلدون^۱ (۱۳۳۲-۱۴۰۶)، تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس برجسته جهان اسلام، در اثر خود، «مقدمه ابن خلدون»^۲ (۱۳۷۷)، مفهوم عصبیت^۳ را به عنوان نیروی محرک انسجام اجتماعی و شکل‌گیری قدرت در جوامع پیشامدرن معرفی کرد. عصبیت به تعبیر او، پیوندی مادی و عاطفی است که افراد را در گروه‌های قبیله‌ای یا اجتماعی متحد می‌سازد و توانایی آنها برای غلبه بر رقبا و تأسیس تمدن‌ها را فراهم می‌کند (Ibn Khaldun, 2005: 89). این مفهوم که از مشاهدات ابن خلدون در جوامع شمال آفریقا و خاورمیانه ریشه گرفته، چرخه‌ای پویا را ترسیم می‌کند: عصبیت در جوامع بدوی اوج می‌گیرد، اما با گذار به تمدن شهری و تأثیر عواملی چون تجمل و رخوت، رو به زوال می‌رود (Rosenthal, 1958: xxxi). این نظریه، ابن خلدون را به پیشگامی در علوم اجتماعی تبدیل کرده، اما عصبیت اغلب از منظر مادی و تاریخی بررسی شده و کمتر به عنوان یک سازه گفتمانی مورد توجه قرار گرفته است.

در مقابل، میشل فوکو^۴ (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، فیلسوف فرانسوی، با مفهوم گفتمان^۵، چارچوبی نوین برای تحلیل قدرت و معنا ارائه داد. او در آثاری چون دیرینه‌شناسی دانش^۶ (۱۹۶۹) و نظم اشیا^(۳) (۱۹۶۶) استدلال می‌کند که گفتمان‌ها، فراتر از ابزار زبانی، ساختارهایی هستند که دانش، هویت و روابط قدرت را در هر دوره تاریخی تنظیم می‌کنند (Foucault, 1972: 38). برخلاف ابن خلدون که بر پیوندهای خونی و عاطفی تأکید دارد، فوکو قدرت را در شبکه‌های زبانی و غیر مادی می‌بیند که از طریق گفتمان‌ها بازتولید می‌شوند (Foucault, 1971: 52). این تفاوت، پرسشی محوری را مطرح می‌کند: آیا می‌توان عصبیت را به عنوان یک نظام معنایی بازخوانی کرد که هویت جمعی و روابط اقتدار را در جوامع پیشامدرن شکل می‌دهد؟

این پرسش از آن‌رو اهمیت دارد که هر دو نظریه به موضوعات مشترکی چون قدرت، هویت و انسجام اجتماعی می‌پردازند. عصبیت در جوامع قبیله‌ای، از طریق پیوندهای

1. Ibn Khaldun

2. Muqaddimah or Muqaddimah of Ibn Khaldun

3. Asabiyyah

4. Paul Michel Foucault

5. Discourse

6. The Archaeology of Knowledge / L'archéologie du savoir

خونی و روایت‌های شفاهی، وفاداری و سلطه گروهی را تضمین می‌کند، در حالی که گفتمان فوکویی از طریق نظام‌های دانش، هویت‌های اجتماعی را شکل می‌دهد (Dhaouadi, 1990: 326). این شباهت‌ها، امکان یک تطبیق نظری را فراهم می‌آورد که عصبیت را از یک مفهوم مادی به یک سازه گفتمانی ارتقا می‌دهد. چنین بازخوانی‌ای نه تنها درک ما از نظریه ابن خلدون را غنی‌تر می‌کند، بلکه ابزاری جدید برای تحلیل قدرت در جوامع تاریخی و معاصر ارائه می‌دهد.

هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی عصبیت ابن خلدون و گفتمان فوکو با تمرکز بر سه محور قدرت، تحول اجتماعی و سوژه‌سازی است. با بهره‌گیری از روش تحلیل نظری، این مطالعه استدلال می‌کند که عصبیت، مشابه گفتمان، قواعدی ناگفته برای تنظیم هویت و سلطه وضع می‌کند. این تطبیق، پیوندی میان تاریخ اجتماعی اسلامی و نظریه‌های جدید ایجاد کرده، چارچوبی چندجانبه برای تحلیل پویایی‌های اجتماعی ارائه می‌دهد. اهمیت پژوهش در ارائه دیدگاه‌های نو به مفاهیم کلاسیک و کاربرد آنها در تحلیل پدیده‌های مدرن، مانند جنبش‌های قومی، نهفته است.

ساختار مقاله به این صورت است: ابتدا چارچوب نظری، مفاهیم عصبیت و گفتمان را تشریح می‌کند. سپس روش‌شناسی، رویکرد تطبیقی و منابع داده را توضیح می‌دهد. بخش تحلیل و یافته‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌های دو نظریه را در سه محور بررسی می‌کند. در نهایت بحث و نتیجه‌گیری، پیامدهای این تطبیق را ارزیابی کرده، پیشنهادهایی برای تحقیقات آینده ارائه می‌دهد. این ساختار، پاسخی منسجم به پرسش اصلی پژوهش ارائه خواهد کرد.

چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶) در کتاب «مقدمه»، مفهوم عصبیت را به عنوان نیروی محرک انسجام اجتماعی و قدرت در جوامع پیشامدرن معرفی کرد. عصبیت که از واژه عربی «عصب» (به معنای پیوند یا رگ) گرفته شده، به همبستگی گروهی اشاره دارد که افراد را به‌ویژه در جوامع قبیله‌ای، متحد می‌سازد (Ibn Khaldun, 2005: 89-90). این نیرو، گروه‌ها را قادر می‌سازد تا با تکیه بر پیوندهای خونی و عاطفی، بر رقبا غلبه کرده،

ساختارهای سیاسی مانند دولت‌ها را تأسیس کنند (Ibn Khaldun, 2005: 91). ابن خلدون، عصبیت را پویا و تحول‌پذیر می‌داند. در جوامع بدوی، عصبیت در اوج خود است، اما با گذار به تمدن شهری، تحت تأثیر عواملی چون تجمل، فردگرایی و وابستگی به نهادهای دولتی تضعیف می‌شود (Ibn Khaldun, 2005: 137-138). این زوال، به فروپاشی تمدن‌ها و ظهور گروه‌های جدید با عصبیت قوی‌تر منجر می‌شود، چرخه‌ای که ابن خلدون آن را با مثال‌هایی از تاریخ اسلامی، مانند خلافت اموی و عباسی، تبیین می‌کند (Ibn Khaldun, 2005: 141). این دیدگاه که ترکیبی از تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی است، ابن خلدون را به یکی از پیشگامان علوم اجتماعی تبدیل کرده است (Lacoste, 1984: 108).

در مقابل، میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) با معرفی مفهوم گفتمان، چارچوبی متفاوت برای فهم قدرت و دانش ارائه داد. او در «دیرینه‌شناسی دانش» (۱۹۶۹) و «نظم اشیا» (۱۹۶۶) استدلال می‌کند که گفتمان‌ها صرفاً ابزاری زبانی نیستند، بلکه ساختارهایی هستند که قواعد تولید معنا، هویت و روابط قدرت را در یک دوره تاریخی خاص تنظیم می‌کنند (Foucault, 1972: 38). فوکو، قدرت را نه به عنوان دارایی متمرکز، بلکه به صورت شبکه‌ای پراکنده می‌بیند که از طریق گفتمان‌ها در جامعه جریان می‌یابد (Foucault, 1972: 119). مفهوم «قدرت / دانش» او نشان می‌دهد که گفتمان‌ها با تولید دانش، سوژه‌ها را شکل داده، رفتار آنها را کنترل می‌کنند (Foucault, 1972: 49). برای مثال در تحلیل تاریخی نهادهایی مانند زندان یا پزشکی، فوکو نشان می‌دهد که گفتمان‌های علمی و قانونی، هویت‌هایی چون «مجرم» یا «بیمار» را خلق می‌کنند (Foucault, 1977: 27). همچنین مفهوم «نظم گفتار» فوکو به قواعد ناگفته‌ای اشاره دارد که تعیین می‌کند چه چیزی می‌تواند گفته شود، توسط چه کسانی و در چه شرایطی (Foucault, 1971: 55).

این دو نظریه، هرچند در بسترهای زمانی و فرهنگی متفاوتی شکل گرفته‌اند، در سه محور کلیدی تلاقی می‌کنند: قدرت، انسجام اجتماعی و هویت. نخست، هر دو بر نقش محوری قدرت در سازمان‌دهی جوامع تأکید دارند. عصبیت، انسجام گروهی را از طریق پیوندهای مادی و عاطفی تضمین می‌کند (Ibn Khaldun, 2005: 97)، در حالی که

گفتمان فوکویی از طریق قواعد زبانی، نظم اجتماعی و سلطه را بازتولید می‌نماید (Foucault, 1972: 49). دوم اینکه هر دو نظریه به تحولات اجتماعی توجه دارند. ابن‌خلدون، زوال عصبیت را به فروپاشی تمدن‌ها مرتبط می‌داند (Ibn Khaldun, 2005: 139)، در حالی که فوکو، تحولات گفتمانی را به تغییرات در نظام‌های دانش و قدرت پیوند می‌زند (Foucault, 1972: 173). سوم اینکه عصبیت و گفتمان، هر دو هویت را شکل می‌دهند. عصبیت با ایجاد حس تعلق، افراد را به سوژه‌های گروهی تبدیل می‌کند (Ibn Khaldun, 2005: 98)؛ مشابه فرآیند سوژه‌سازی فوکویی که هویت‌ها را از طریق گفتمان‌های نهادی تولید می‌کند (Foucault, 1977: 29).

این تلاقی‌ها، امکان بازخوانی عصبیت به مثابه یک گفتمان را فراهم می‌کنند. در جوامع قبیله‌ای، عصبیت از طریق روایت‌های شفاهی و آیین‌هایی مانند قصیده‌های قبیله‌ای، هویت و وفاداری را تنظیم می‌کرد (Lacoste, 1984: 115). این کارکرد، مشابه نقش گفتمان‌های فوکویی است که قواعد معنا و قدرت را در جوامع مدرن تعیین می‌کنند (Foucault, 1971: 55). با این حال تفاوت‌های اساسی نیز وجود دارد: عصبیت بر پیوندهای مادی مانند نسب و توان جنگی متکی است (Ibn Khaldun, 2005: 97)، در حالی که فوکو بر سازه‌های زبانی و غیر مادی تأکید دارد (Foucault, 1972: 117). این پژوهش با تکیه بر این شباهت‌ها و تفاوت‌ها، عصبیت را به عنوان یک سازه گفتمانی بازاندیشی می‌کند که قواعد هویت و قدرت را در جوامع پیشامدرن تنظیم کرده است.

مطالعات پیشین درباره عصبیت عمدتاً بر جنبه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی آن متمرکز بوده‌اند. روزنتال (۱۹۵۸) در تفسیر مقدمه، عصبیت را به عنوان محور نظریه تمدن ابن‌خلدون بررسی کرد و آن را با مفاهیم مدرن همبستگی اجتماعی مقایسه نمود (Rosenthal, 1958: xxxii). او تأکید کرد که عصبیت، فراتر از یک نیروی قبیله‌ای، چارچوبی برای فهم پویایی‌های قدرت در تاریخ است. شایگان (۱۹۹۶) عصبیت را به عنوان یک نیروی پیش‌مدرن در برابر عقلانیت مدرن قرار داد، اما به جنبه‌های گفتمانی آن کمتر توجه کرد (Shayegan, 1996: 145). در مقابل، تحلیل‌های گفتمانی، مانند کارهای فرکلاف (۱۹۹۲) و ون‌دایک (۱۹۹۸)، بر نقش زبان در بازتولید قدرت متمرکز داشته‌اند، اما کمتر به پیوند با نظریه‌های تاریخی مانند عصبیت پرداخته‌اند (Fairclough, 1992: 37; van Dijk, 1998: 18).

فوکو خود مستقیماً به ابن خلدون اشاره‌ای نداشته، اما تحلیل‌های او از قدرت در جوامع پیشامدرن، مانند «تاریخ جنون»^(۱) (۱۹۶۱) و «مراقبت و تنبیه»^(۲) (۱۹۷۵)، شباهت‌هایی با موضوعات مورد علاقه ابن خلدون نشان می‌دهند (Foucault, 1977: 25). برای مثال، فوکو در بررسی نهادهای مدرن، چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها را از طریق گفتمان‌های نهادی نشان داد، مشابه نقشی که عصبيت در جوامع قبیله‌ای ایفا می‌کرد (Dhaouadi, 1990: 326). برخی پژوهشگران معاصر، مانند احمد (۲۰۰۳) تلاش کردند اندیشه‌های اسلامی را با نظریه‌های غربی پیوند دهند، اما تطبیق خاص عصبيت و گفتمان فوکو به صورت نظام‌مند بررسی نشده است (Ahmad, 2003: 19-20).

مطالعات دیگر، مانند تحلیل لاکلائو و موفه (۱۹۸۵)، تحولات اجتماعی را به جابه‌جایی گفتمان‌های هژمونیک نسبت داده‌اند که با چرخه زوال عصبيت ابن‌خلدون قابل مقایسه است (Mouffe & Laclau, 1985: 112). برای مثال در تاریخ اسلامی، تغییر از عصبيت قبیله‌ای به گفتمان دینی در دوره عباسیان، مشابه گسست‌های گفتمانی فوکویی است که قدرت را از یک نظام به نظام دیگر منتقل می‌کنند (Hodgson, 1974: 279). با این حال این مطالعات به طور خاص به تطبیق عصبيت و گفتمان نپرداخته‌اند و خلأ پژوهشی در این زمینه باقی مانده است.

از این منظر می‌توان گفت که مفاهیم قدرت، انسجام اجتماعی و هویت، مقوله‌هایی هستند که در آنها عصبيت ابن‌خلدون، به عنوان یک نیروی مادی و روان‌شناختی و گفتمان فوکو به عنوان یک سازه زبانی به هم می‌رسند. قدرت در عصبيت از طریق پیوندهای گروهی و توان نظامی اعمال می‌شود، در حالی که در گفتمان فوکویی از طریق قواعد معنا و دانش توزیع می‌گردد. انسجام اجتماعی در عصبيت با همبستگی قبیله‌ای و در گفتمان با نظم‌های اجتماعی نهادی حفظ می‌شود. هویت در عصبيت از طریق تعلق گروهی و در گفتمان از طریق سوزده‌سازی شکل می‌گیرد.

این چارچوب، عصبيت را فراتر از یک مفهوم مادی، به عنوان یک گفتمان بومی بازاندیشی می‌کند که قواعد هویت و قدرت را در جوامع پیشامدرن تنظیم کرده است. با این حال محدودیت‌هایی نیز وجود دارد: تفاوت‌های روش‌شناختی میان ابن‌خلدون (مشاهدات تاریخی) و فوکو (تحلیل زبانی) و زمینه‌های تاریخی متفاوت آنها، تطبیق را چالش‌برانگیز می‌کند (Ahmad, 2003: 21). این پژوهش با بهره‌گیری از تحلیل تطبیقی،

این محدودیت‌ها را مدنظر قرار داده و به دنبال ارائه دیدگاه‌های نو برای پیوند تاریخ اجتماعی اسلامی و نظریه‌های مدرن است.

روش‌شناسی

این پژوهش با هدف بازاندیشی نظریه عصبیت ابن‌خلدون از منظر تحلیل گفتمان میشل فوکو، رویکردی کیفی و نظری را اتخاذ کرده است. روش «تحلیل تطبیقی»^۱ به عنوان رویکرد اصلی انتخاب شد، زیرا امکان مقایسه نظام‌مند مفاهیم عصبیت و گفتمان را در زمینه‌های تاریخی و نظری آنها فراهم می‌کند (Fairclough, 1992: 39). این روش، بر تفسیر متون اصلی و تحلیل مفهومی متمرکز است و از داده‌های کمی یا مطالعات میدانی استفاده نمی‌کند، که رویکردی رایج در مطالعات نظری علوم انسانی است (van Dijk, 1998: 17).

داده‌ها از متون اصلی دو متفکر استخراج شده‌اند. برای عصبیت، مقدمه ابن‌خلدون (ترجمه روزنتال، ۲۰۰۵) منبع اولیه است، با تمرکز بر بخش‌هایی که به تعریف عصبیت، نقش آن در قدرت و چرخه تمدن‌ها می‌پردازد. برای گفتمان، آثار کلیدی فوکو، شامل «دیرینه‌شناسی دانش» (۱۹۶۹) و «نظم اشیا» (۱۹۶۶)، انتخاب شد که مفاهیم قدرت/دانش و سوژه‌سازی را ارائه می‌دهد. برای اطمینان از دقت تحلیل‌ها از تفاسیر معتبر، مانند درایفوس و رایینو (۱۹۸۳) استفاده شده است.

همان‌طور که پیش از این بدان اشاره شد، سه مقوله اصلی که امکان انطباق این دو نظریه را فراهم می‌کند، عبارتند از: قدرت، انسجام اجتماعی و هویت. در محور قدرت، نقش عصبیت در سلطه قبیله‌ای (Ibn Khaldun, 2005: 91) با بازتولید قدرت در گفتمان فوکویی مقایسه می‌شود (Foucault, 1972: 119). در انسجام اجتماعی، پیوند گروهی عصبیت (Ibn Khaldun, 2005: 97) با نظم اجتماعی گفتمان سنجیده می‌شود (Foucault, 1971: 55). در هویت، سوژه‌سازی از طریق عصبیت (Ibn Khaldun, 2005: 98) با فرآیندهای فوکویی تحلیل می‌گردد (Foucault, 1977: 29).

تحلیل در سه مرحله انجام می‌شود: ۱- استخراج و تعریف مفاهیم عصبیت و گفتمان از متون اصلی؛ ۲- مقایسه این مفاهیم در محورهای ذکرشده برای شناسایی شباهت‌ها و

تفاوت‌ها؛ ۳- یکپارچه‌سازی یافته‌ها برای بازخوانی عصبیت به عنوان گفتمان. این فرآیند به صورت چرخشی و بازتابی انجام می‌شود تا انسجام تفسیرها حفظ گردد. محدودیت‌های پژوهش شامل ماهیت نظری آن، که فاقد داده‌های تجربی است، تفاوت‌های زمینه‌ای میان ابن‌خلدون و فوکو و خطر ساده‌سازی در تفسیر متون است (Dreyfus & Rabinow, 1983: 106). با وجود این، روش تطبیقی، امکان ارائه دیدگاه‌های نو به پویایی‌های اجتماعی را فراهم می‌کند.

تحلیل و یافته‌ها

این بخش به تحلیل تطبیقی نظریه عصبیت ابن‌خلدون و تحلیل گفتمان میشل فوکو می‌پردازد و استدلال می‌کند که عصبیت می‌تواند به‌مثابه یک گفتمان تاریخی بازخوانی شود. این تحلیل، شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو نظریه را بررسی کرده، نشان می‌دهد که عصبیت، فراتر از یک نیروی مادی، از طریق روایت‌ها و آیین‌ها قواعدی برای تنظیم هویت و قدرت در جوامع پیشامدرن ایجاد می‌کند.

محور اول (قدرت)

ابن‌خلدون، عصبیت را نیروی محرکی می‌داند که گروه‌های قبیله‌ای را قادر می‌سازد تا با تکیه بر پیوندهای خونی و همبستگی عاطفی، بر رقبا غلبه کرده، قدرت سیاسی را به دست آورند (Ibn Khaldun, 2005: 91). در جوامع بدوی شمال آفریقا، این نیرو از طریق وفاداری گروهی و توان نظامی، سلطه را تضمین می‌کرد. برای مثال، قبیله‌ای با عصبیت قوی، مانند بنی‌امیه در صدر اسلام می‌توانست با بسیج جنگجویان وفادار، خلافت را تأسیس کند (Ibn Khaldun, 2005: 141). در مقابل، فوکو قدرت را نه به عنوان دارایی متمرکز، بلکه به صورت شبکه‌ای پراکنده می‌بیند که از طریق گفتمان‌ها بازتولید می‌شود (Foucault, 1972: 119). او در «نظم گفتار» استدلال می‌کند که گفتمان‌ها، قواعدی را وضع می‌کنند که تعیین می‌کنند چه چیزی می‌تواند گفته شود و توسط چه کسانی و این قواعد، قدرت را در جامعه توزیع می‌کنند (Foucault, 1971: 55).

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که عصبیت می‌تواند به عنوان یک سازه معنایی قدرت تحلیل شود. در جوامع قبیله‌ای، روایت‌های شفاهی، مانند قصیده‌هایی که شجاعت جنگجویان یا افتخار به نسب را ستایش می‌کردند، به عنوان سازه‌های معنایی عمل

می‌کردند که وفاداری گروهی را تقویت و سلطه قبیله را مشروع می‌ساختند (Lacoste, 115: 1984). این مشابه نقش گفتمان‌های نهادی در تحلیل فوکو است؛ مانند گفتمان پزشکی در قرن نوزدهم که با تعریف «بیمار»، قدرت نهادهای درمانی را بر بدن‌ها اعمال می‌کرد (Foucault, 1977: 27). برای نمونه، قصیده‌های قبیله‌ای در دوره پیش از اسلام، با ستایش شجاعت و تبار، هویت گروه را تثبیت کرده، قدرت را در برابر رقبا مشروع می‌ساختند؛ مشابه قواعد گفتمانی که فوکو در نهادهای مدرن توصیف می‌کند (Dhaouadi, 1990: 326).

با این حال تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. عصبیت ابن‌خلدون به عوامل مادی مانند پیوندهای خونی و توان جنگی وابسته است (Ibn Khaldun, 2005: 97)، در حالی که فوکو بر سازه‌های زبانی و غیر مادی تأکید دارد (Foucault, 1972: 117). این تمایز نشان‌دهنده دو سطح متفاوت از قدرت است: عصبیت به عنوان یک نیروی عملی و ملموس و گفتمان به عنوان یک سازه نمادین. اما می‌توان استدلال کرد که عصبیت در جوامع شفاهی، از طریق روایت‌های فرهنگی، مانند داستان‌های تبار، کارکردی گفتمانی نیز دارد. این روایت‌ها، قواعد ناگفته‌ای را برای تنظیم هویت و وفاداری ایجاد می‌کردند که قدرت گروه را هم در داخل و هم در برابر رقبا تقویت می‌کرد (Fairclough, 1992: 56).

محور دوم (تحول اجتماعی)

ابن‌خلدون چرخه‌ای از تحولات اجتماعی را توصیف می‌کند که در آن عصبیت در جوامع بدوی اوج گرفته، اما با گذار به تمدن شهری، تحت تأثیر تجمل و فساد تضعیف شده و زمینه‌ساز فروپاشی تمدن‌ها می‌شود؛ مانند گذار از عصبیت قبیله‌ای امویان به نظام سیاسی عباسیان (Ibn Khaldun, 2005: 137-141). فوکو نیز به تحولات اجتماعی توجه دارد، اما آنها را از منظر گسست‌های گفتمانی بررسی می‌کند. در «دیرینه‌شناسی دانش»، او استدلال می‌کند که گفتمان‌ها در طول تاریخ تغییر می‌کنند و با هر تغییر، نظام‌های دانش و قدرت جدیدی پدید می‌آیند (Foucault, 1972: 173). برای مثال، گذار از گفتمان مذهبی قرون وسطی به گفتمان علمی مدرن، قدرت را از کلیسا به نهادهای علمی منتقل کرد (Foucault, 1972: 176).

این تطبیق نشان می‌دهد که زوال عصبیت می‌تواند به عنوان یک گسست گفتمانی

فهمیده شود. در جوامع قبیله‌ای، روایت‌های شفاهی و آیین‌هایی که عصبيت را تقويت می‌کردند، مانند داستان‌های شجاعت، نظم گفتاری را ایجاد می‌کردند که هویت و قدرت گروه را تعريف می‌کرد (Gellner, 1981: 73). با گذار به تمدن، این روایت‌ها جای خود را به گفتمان‌های شهری، مانند قوانین دولتی یا ایدئولوژی‌های دینی دادند. برای نمونه در دوره عباسیان، مشروعیت قدرت از عصبيت قبیله‌ای به گفتمان دینی منتقل شد که بر اساس باورهای اسلامی و نه تبار تعريف می‌شد (Hodgson, 1974: 279). این تغییر، مشابه گسست‌های گفتمانی فوکو است که نظم‌های اجتماعی را بازسازی می‌کنند (Mouffe & Laclau, 1985: 112).

با این حال تفاوت‌ها قابل توجه‌اند. ابن‌خلدون، زوال عصبيت را به عوامل مادی مانند رفاه و رخوت نسبت می‌دهد (Ibn Khaldun, 2005: 138)، در حالی که فوکو بر تغییرات غیر مادی در قواعد معنا تأکید دارد (Foucault, 1972: 177). برای مثال ابن‌خلدون، تأثیر اقتصادی تجمل را بر انسجام گروهی برجسته می‌کند، در حالی که فوکو، ظهور علم تجربی را به عنوان یک گسست گفتمانی تحلیل می‌کند (Foucault, 1972: 178). این تمایز نشان می‌دهد که عصبيت، هرچند در چارچوب تحولات گفتمانی قابل تحلیل است، به شرایط مادی وابسته است که آن را از گفتمان فوکویی متمایز می‌کند. با وجود این عصبيت می‌تواند به عنوان یک گفتمان بومی دیده شود که در برابر پویایی‌های تاریخی، آسیب‌پذیر است (Dhaouadi, 1990: 327).

محور سوم (سوژه‌سازی و هویت)

ابن‌خلدون به طور ضمنی به نقش عصبيت در شکل‌دهی هویت جمعی اشاره دارد. عصبيت، افراد را به عنوان اعضای یک گروه، مانند قبیله یا تبار تعريف می‌کند و رفتارشان را با ارزش‌هایی چون شجاعت و وفاداری هماهنگ می‌سازد (Ibn Khaldun, 2005: 98). در جوامع بدوی، هویت فرد، خارج از گروه بی‌معنا بود و وجودش به تعلق قبیله‌ای وابسته بود (Gellner, 1981: 75). برای مثال در قبایل پیش از اسلام، مراسم وفاداری یا داستان‌های تبار، هویت «جنگجو» را خلق می‌کرد که افراد را به اهداف گروه متعهد می‌ساخت.

فوکو این فرآیند را به‌صراحت در مفهوم سوژه‌سازی تحلیل می‌کند. او استدلال می‌کند که گفتمان‌ها با تولید دانش، هویت‌ها را شکل می‌دهند و رفتار افراد را تحت کنترل درمی‌آورند (Foucault, 1972: 50). برای نمونه، گفتمان روان‌پزشکی در قرن

نوزدهم، هویت «دیوانه» را خلق کرد و رفتار فرد را تحت نظارت نهادها قرار داد (Foucault, 1977: 30). تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که عصبیت نیز نوعی سوژه‌سازی جمعی را تسهیل می‌کند. روایت‌های قبیله‌ای و آیین‌هایی مانند مراسم وفاداری، افراد را به عنوان «عضو قبیله» تعریف می‌کردند و رفتارشان را با هنجارهای گروهی هماهنگ می‌ساختند (Lacoste, 1984: 116). این مشابه کارکرد گفتمان‌های فوکویی است که هویت‌ها را از طریق قواعد زبانی تولید می‌کنند (Fairclough, 1992: 62).

با این حال تفاوت در مقیاس سوژه‌سازی آشکار است. عصبیت هویت را به صورت جمعی و مبتنی بر پیوندهای مادی می‌سازد، در حالی که فوکو بر سوژه‌سازی فردی در بسترهای مدرن تمرکز دارد (Foucault, 1977: 31). برای مثال در جوامع قبیله‌ای، هویت «جنگجو» به عنوان بخشی از کل گروه معنا می‌یافت، در حالی که در گفتمان‌های مدرن فوکویی، هویت‌هایی مانند «بیمار» به صورت فردی تعریف می‌شدند (Butler, 1997: 83). این تمایز نشان می‌دهد که عصبیت در مقیاسی کلان‌تر عمل می‌کند، اما همچنان از طریق روایت‌ها و آیین‌ها، کارکردی گفتمانی دارد که با ابزار فوکو قابل تحلیل است (Dhaouadi, 1990: 328).

جدول زیر، شباهت‌ها و تفاوت‌های عصبیت و گفتمان را در سه محور قدرت، تحول اجتماعی و سوژه‌سازی به صورت خلاصه نشان می‌دهد.

جدول ۱- شباهت‌ها و تفاوت‌های عصبیت و گفتمان در سه محور

قدرت، تحول اجتماعی و سوژه‌سازی

محور	عصبیت (ابن خلدون)	گفتمان (فوکو)	شباهت‌ها	تفاوت‌ها
قدرت	تنظیم سلطه از طریق پیوندهای خونی و توان نظامی (Ibn Khaldun, 2005: 91)	بازتولید قدرت از طریق قواعد زبانی و دانش (Foucault, 1972: 119)	هر دو قواعدی برای تنظیم قدرت و انسجام ایجاد می‌کنند.	عصبیت مادی و مبتنی بر نسب؛ گفتمان غیر مادی و زبانی
تحول اجتماعی	زوال عصبیت تحت تأثیر تجمل و فساد (همان: ۱۳۸)	گسست‌های گفتمانی با تغییر نظام‌های دانش (همان: ۱۷۳)	هر دو، تحولات اجتماعی را از طریق جابه‌جایی	عصبیت بر عوامل مادی (تجمل)؛

گفتمان بر تغییرات زبانی	روایت‌ها تحلیل می‌کنند.			
عصبیت جمعی و گروهی؛ گفتمان فردی و نهادی	هر دو، هویت را از طریق سازه‌های معنایی شکل می‌دهند.	سوژه‌سازی فردی از طریق گفتمان‌های نهادی (Foucault, 1977: 30)	تولید هویت جمعی (مانند جنگجو) از طریق عصبیت (همان: ۹۸)	سوژه‌سازی

تحلیل تطبیقی نشان داد که عصبیت، فراتر از یک نیروی مادی می‌تواند به عنوان یک گفتمان قدرت بازخوانی شود که از طریق روایت‌ها و آیین‌های قبیله‌ای، هویت و سلطه را در جوامع پیشامدرن تنظیم می‌کند (Foucault, 1971: 91; Ibn Khaldun, 2005: 55). چرخه زوال عصبیت، مشابه گسست‌های گفتمانی فوکو، با جایگزینی روایت‌های قبیله‌ای با گفتمان‌های تمدنی تحلیل می‌شود (Foucault, 1972: 175). همچنین عصبیت با تولید هویت جمعی، نوعی سوژه‌سازی را تسهیل می‌کند که هرچند در مقیاسی گروهی‌تر از فوکو عمل می‌کند، با فرآیندهای گفتمانی او هم‌راستاست (Foucault, 1977: 29). این یافته‌ها تأیید می‌کنند که عصبیت، یک سازه چندوجهی است که هم مادی و هم گفتمانی عمل می‌کند و تحلیل آن با ابزار فوکو، درک ما را از پویایی‌های اجتماعی در جوامع پیشامدرن، غنی‌تر می‌سازد (Dhaouadi, 1990: 326).

بحث اصلی

این پژوهش با بررسی تطبیقی نظریه عصبیت ابن‌خلدون و تحلیل گفتمان میشل فوکو نشان داد که عصبیت می‌تواند به مثابه یک گفتمان تاریخی بازخوانی شود که هویت و قدرت را در جوامع پیشامدرن تنظیم می‌کند. این تطبیق، با تمرکز بر سه محور قدرت، تحول اجتماعی و سوژه‌سازی، دیدگاه‌های جدیدی به هر دو نظریه افزود و افق‌هایی نو برای تحلیل پویایی‌های اجتماعی می‌گشاید.

در محور قدرت، یافته‌ها نشان دادند که عصبیت، مشابه گفتمان فوکویی، ساختارهای معنایی برای سازمان‌دهی هویت و اقتدار تولید می‌کند. ابن‌خلدون، عصبیت را نیرویی می‌داند که از طریق پیوندهای خونی و عاطفی، گروه‌ها را قادر به تأسیس ساختارهای

سیاسی می‌سازد (Ibn Khaldun, 2005: 91). این پژوهش نشان داد که روایت‌های شفاهی، مانند قصیده‌های قبیله‌ای که شجاعت یا تبار را ستایش می‌کردند، نظم گفتاری را شکل می‌دادند که وفاداری و مشروعیت قدرت را تضمین می‌کرد (Lacoste, 1984: 115). این کارکرد با تحلیل فوکو از گفتمان‌های مدرن، مانند گفتمان قانونی که قدرت نهادها را بر افراد اعمال می‌کند، هم‌راستا است (Foucault, 1977: 27). برای مثال در جوامع بدوی، داستان‌های تبار، هویت گروه را تقویت کرده، سلطه را بر رقبا تحمیل می‌کرد؛ مشابه قواعدی که گفتمان‌های علمی در جوامع مدرن وضع می‌کنند. این دیدگاه، عصبیت را از یک نیروی صرفاً مادی به یک سازه معنایی ارتقا می‌دهد که از طریق تولید معنا، قدرت را توزیع می‌کند (Fairclough, 1992: 56). با این حال وابستگی عصبیت به عوامل مادی مانند نسب، آن را از گفتمان‌های غیر مادی فوکو متمایز می‌کند. اما این تفاوت، عصبیت را به یک گفتمان بومی تبدیل می‌کند که با ابزار فوکو قابل تحلیل است (Mills, 2003: 35).

در محور تحول اجتماعی، زوال عصبیت با گسست‌های گفتمانی فوکو مقایسه شد. ابن‌خلدون، فروپاشی تمدن‌ها را به تضعیف عصبیت تحت تأثیر تجمّل و رخوت نسبت می‌دهد (Ibn Khaldun, 2005: 138). این پژوهش استدلال کرد که این فرآیند را می‌توان به عنوان تغییر در نظام‌های معنا فهمید، جایی که روایت‌های قبیله‌ای، جای خود را به گفتمان‌های تمدنی، مانند قوانین دولتی یا ایدئولوژی‌های دینی می‌دهند. این تغییر مشابه گسست‌های گفتمانی فوکو است که نظم‌های اجتماعی را از طریق جابه‌جایی روایت‌ها بازسازی می‌کنند (Foucault, 1972: 176). این تطبیق، چرخه ابن‌خلدون را به یک فرآیند گفتمانی پیوند می‌زند که در آن نظم‌های اجتماعی از طریق جابه‌جایی روایت‌ها بازسازی می‌شوند (Mouffe & Laclau, 1985: 112). با این حال تأکید ابن‌خلدون بر عوامل مادی مانند فساد، در برابر تمرکز فوکو بر تغییرات زبانی، نشان می‌دهد که عصبیت در تعامل میان مادیات و معنا عمل می‌کند و این چندوجهی بودن، آن را به یک پدیده منحصر به فرد تبدیل می‌کند (Dhaouadi, 1990: 327).

در محور سوژه‌سازی، عصبیت به عنوان ابزاری برای تولید هویت جمعی شناسایی شد. ابن‌خلدون نشان می‌دهد که عصبیت، افراد را به عنوان اعضای یک قبیله تعریف می‌کند و رفتارشان را با ارزش‌هایی مانند شجاعت هماهنگ می‌سازد (Ibn Khaldun, 2005: 98). این پژوهش استدلال کرد که آیین‌های قبیله‌ای مانند مراسم وفاداری،

هویت‌هایی چون «جنگجو» را خلق می‌کردند که افراد را به گروه متصل می‌ساخت (Gellner, 1981: 75). این فرآیند با سوژه‌سازی فوکویی، که هویت‌ها را از طریق گفتمان‌های نهادی مانند روان‌پزشکی تولید می‌کند، قابل مقایسه است (Foucault, 1977: 30). با این حال عصبیت در مقیاسی جمعی‌تر عمل می‌کند، در حالی که فوکو بر فردگرایی مدرن تمرکز دارد (Butler, 1997: 83). این تفاوت، عصبیت را به یک گفتمان بومی تبدیل می‌کند که هویت‌های گروهی را در جوامع پیشامدرن شکل می‌داد و تحلیل آن با ابزار فوکو، انعطاف‌پذیری این چارچوب را در بررسی فرهنگ‌های غیر غربی نشان می‌دهد (Ahmad, 2003: 23).

پیامدهای این تطبیق، چندگانه است. نخست اینکه بازخوانی عصبیت به عنوان گفتمان، نظریه ابن‌خلدون را به گفت‌وگوهای معاصر علوم اجتماعی وارد می‌کند و نشان می‌دهد که مفاهیم پیشامدرن می‌توانند با چارچوب‌های مدرن تحلیل شوند. دوم اینکه این مطالعه، چارچوبی چندجانبه برای تحلیل پویایی‌های قدرت و هویت در بسترهای تاریخی و معاصر ارائه می‌دهد. سوم اینکه این تطبیق، عصبیت را به عنوان یک گفتمان بومی در تاریخ گسترده‌تر قدرت قرار می‌دهد که با تنوع گفتمان‌های فوکویی هم‌خوانی دارد. این دیدگاه، ابزاری برای تحلیل پدیده‌های معاصر، مانند جنبش‌های قومی فراهم می‌کند. با این حال تفاوت‌های روش‌شناختی میان ابن‌خلدون (مشاهدات تاریخی) و فوکو (تحلیل زبانی) و فقدان داده‌های تجربی، کاربرد عملی یافته‌ها را محدود می‌کند. این محدودیت‌ها، ضرورت مطالعات بیشتر برای آزمون این تطبیق در بسترهای واقعی را برجسته می‌کند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این پژوهش با هدف بازاندیشی نظریه عصبیت ابن‌خلدون از منظر تحلیل گفتمان میشل فوکو، به بررسی تطبیقی این دو چارچوب نظری پرداخت و نتایج قابل توجهی به دست آورد. یافته‌ها نشان دادند که عصبیت، فراتر از یک نیروی مادی، به عنوان یک نظام معنایی قابل تحلیل است که هویت جمعی، وفاداری و روابط اقتدار را در جوامع پیشامدرن سازمان‌دهی می‌کند. این مطالعه نه تنها درک ما از نظریه ابن‌خلدون را غنی‌تر کرد، بلکه ابزاری جدید برای تحلیل پویایی‌های اجتماعی در بسترهای تاریخی و معاصر ارائه می‌دهد.

این پژوهش نشان داد که عصبیت به عنوان یک سازه معنایی، انسجام گروهی، اقتدار و هویت جمعی را در جوامع پیشامدرن از طریق روایت‌ها و آیین‌ها شکل می‌داد؛ مشابه کارکرد گفتمان‌های فوکویی در بازتولید قدرت و سوژه‌سازی (Ibn Khaldun, 2005: 91, Foucault, 1977: 27; 98). زوال عصبیت نیز با گسست‌های گفتمانی فوکو هم‌راستاست، که نظم‌های اجتماعی را بازسازی می‌کنند (Foucault, 1972: 176). آیین‌هایی مانند مراسم وفاداری، هویت‌هایی چون «جنگجو» را خلق می‌کردند که رفتار افراد را با ارزش‌های گروهی هماهنگ می‌ساخت (Gellner, 1981: 75). این فرآیند با سوژه‌سازی فوکویی، که هویت‌هایی مانند «بیمار» را از طریق گفتمان‌های نهادی تولید می‌کند، قابل مقایسه است (Foucault, 1977: 30). با این حال عصبیت در مقیاسی جمعی‌تر عمل می‌کند که آن را از فردگرایی مدرن فوکو متمایز می‌سازد (Butler, 1997: 83).

اهمیت این مطالعه در پیوند مفاهیم پیشامدرن عصبیت با نظریه‌های جدید است که ابن‌خلدون را به عنوان نظریه‌پرداز اجتماعی معرفی کرده، تاریخ فکری اسلامی را غنی می‌سازد و درک مشترکی از پویایی‌های اجتماعی در فرهنگ‌های مختلف ایجاد می‌کند. این پژوهش با محدودیت‌هایی مواجه بود. نخست، ماهیت نظری آن که فاقد داده‌های تجربی است، کاربرد عملی یافته‌ها را محدود کرد (van Dijk, 1998: 19). دوم، تفاوت‌های روش‌شناختی میان ابن‌خلدون، که بر مشاهدات تاریخی و عوامل مادی تأکید دارد و فوکو، که به تحلیل زبانی می‌پردازد، تطبیق را به سطحی انتزاعی کشاند (Ahmad, 2003: 21). برای مثال، تأکید ابن‌خلدون بر تجمل به عنوان عامل زوال عصبیت با گسست‌های زبانی فوکو کاملاً هم‌راستا نیست. سوم، وابستگی به متون اصلی و تفسیر ثانویه ممکن است خطر ساده‌سازی را به همراه داشته باشد (Rabinow & Dreyfus, 1983: 106). این محدودیت‌ها، ضرورت تحقیقات تجربی و چندرشته‌ای را برای آزمون این تطبیق برجسته می‌کند.

برای گسترش این پژوهش، چندین مسیر پیشنهاد می‌شود:

۱. بررسی عصبیت در بسترهای تجربی معاصر می‌تواند یافته‌ها را از سطح نظری به عملی ارتقا دهد. برای نمونه، مطالعه جنبش‌های قومی مانند بومیان آمازون یا جوامع عشایری در آفریقا می‌تواند نشان دهد که آیا عصبیت همچنان در انسجام گروهی نقش دارد و چگونه با گفتمان‌های مدرن تعامل می‌کند. این رویکرد، داده‌های واقعی را به

چارچوب نظری تزریق کرده، کاربردهای عملی برای سیاست‌گذاری اجتماعی یا مدیریت تعارضات قومی ارائه می‌دهد.

۲. پیوند عصبیت با نظریه‌های گفتمانی دیگر، مانند تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف یا نظریه هژمونی لاکلاو می‌تواند ابعاد جدیدی به موضوع بیفزاید. فرکلاف می‌تواند جنبه‌های ایدئولوژیک عصبیت را در بسترهای تاریخی یا معاصر روشن کند، در حالی که لاکلاو، پیوند عصبیت با سلطه سیاسی را عمیق‌تر بررسی می‌کند (Fairclough, 1985: 37; Mouffe & Laclau, 1992: 112). این مقایسه‌ها، چارچوبی چندجنبه برای تحلیل عصبیت فراهم می‌کنند.

۳. کاوش در مفاهیم دیگر ابن خلدون، مانند «عمران» (تمدن)، از منظر گفتمان پیشنهاد می‌شود. آیا عمران خود یک گفتمان است که با زوال عصبیت، جایگزین آن می‌شود؟ بررسی این پرسش می‌تواند رابطه میان ساختارهای اجتماعی و زبانی را در نظریه ابن خلدون روشن‌تر سازد و نشان دهد که چگونه گفتمان‌های تمدنی بر عصبیت غلبه می‌کنند (Ibn Khaldun, 2005: 137).

۴. استفاده از روش‌های چندرشته‌ای، مانند تحلیل متون تاریخی یا مردم‌نگاری، می‌تواند شواهد ملموسی برای ادعاهای این پژوهش ارائه دهد. برای مثال، بررسی متون قبیله‌ای دوره اموی یا روایت‌های شفاهی جوامع پیشامدرن می‌تواند نشان دهد که چگونه این روایت‌ها، هویت و قدرت را تنظیم می‌کردند. این مسیرها، پیوند میان تاریخ، جامعه‌شناسی و نظریه انتقادی را تقویت کرده، تأیید می‌کنند که عصبیت و گفتمان، به عنوان مفاهیم مکمل، ظرفیت الهام‌بخشی به تحقیقات نوین را دارند و به فهم پیچیدگی‌های اجتماعی در گذشته و حال کمک می‌کنند.

پی‌نوشت

1. *Madness and Civilization: A History of Insanity in the Age of Reason / Folie et Dérison: Histoire de la folie à l'âge classique.*
2. *Discipline and Punish: The Birth of the Prison / Surveiller et punir: Naissance de la prison.*
3. *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences / Les Mots et les Choses: Une archéologie des sciences humaines.*

منابع

- Ahmad, A. (2003) *Islam, modernity, and the human sciences*. Palgrave Macmillan.
- Butler, J. (1997) *The psychic life of power: Theories in subjection*. Stanford University Press.
- Dhaouadi, M. (1990) Ibn Khaldun: The founding father of eastern sociology. *International Sociology*, 5(3), 319-335.
<https://doi.org/10.1177/026858090005003007>.
- Dreyfus, H. L., & Rabinow, P. (1983) *Michel Foucault: Beyond structuralism and hermeneutics* (2nd ed.). University of Chicago Press.
- Fairclough, N. (1992) *Discourse and social change*. Polity Press.
- Foucault, M. (1971) The order of discourse. In R. Young (Ed.), *Untying the text: A post-structuralist reader*, Routledge. (Original work published 1970), pp. 51-78.
- (1972) *The archaeology of knowledge* (A. M. Sheridan Smith, Trans.). Pantheon Books. (Original work published 1969).
- (1977) *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). Vintage Books. (Original work published 1975).
- Gellner, E. (1981) *Muslim society*. Cambridge University Press.
- Hodgson, G. S. (1974) *The venture of Islam: Conscience and history in a world civilization* (Vol. 1). University of Chicago Press.
- Ibn Khaldun. (2005) *The Muqaddimah: An introduction to history* (F. Rosenthal, Trans.). Princeton University Press. (Original work published 1377).
- Lacoste, Y. (1984) *Ibn Khaldun: The birth of history and the past of the Third World*. Verso.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985) *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. Verso.
- Mills, S. (2003) *Michel Foucault*. Routledge.
- Rosenthal, F. (1958) Introduction. In Ibn Khaldun, *The Muqaddimah: An introduction to history* (Vol. 1, pp. xxvii-xxxii). Princeton University Press.
- Shayegan, D. (1996) *Cultural schizophrenia: Islamic societies confronting the West*. Syracuse University Press.
- van Dijk, T. A. (1998) *Ideology: A multidisciplinary approach*, Sage Publications.